**اولان باتور را می شناسید؟**

**مترجم : بیانی، شیرین**

قرن‏های متمادی است که ارتباط ما با مغول و مغولستان قطع شده است، در حالی که قسمتی مهم از صفحات تاریخ ما پوشیده از گردوغبار ماجرا- جوئی‏های سوارکاران دشتهای وسیع آن است.امروزه همه چیز بکلی عوض شده، در همه جا،ولی نسیم استپ و وسعت دشتهای بیکران این سرزمین و زندگی صحرا گردی و چادرنشینی همچنان پای‏برجاست و نابجا نخواهد بود اگر سفری به اولان‏ باتور Oulam Bator پایتخت و مرکز مغولستان کنیم و از وضع کنونی آن آگاهی یابیم. اولان باتور یا اورگای Urga کهن در فلات مرتفعی قرار دارد که کوههای سر (\*)شیرین بیانی دکتر در تاریخ از دانشگاه سوربون پاریس،استادیار تاریخ پیش‏از اسلام‏ در دانشگاه طهران است و مؤلف تاریخ آل جلایر و تاریخ مغول(و این هر دو کتاب زیر چاپ‏ است).دکتر شیرین بیانی دختر دکتر خان بابا بیانی استاد و رئیس گروه تاریخ دانشگاه‏ است و همسر دکتر اسلامی ندوشن.

بفلک کشیدهء هانتئی Hentei آنرا احاطه کرده است.این شهر معروف داری میدان‏ مرگزی بزرگی است که دورادور آن را عمارات دولتی فراگرفته است.این بناها با ستون‏های متعدّد،سبکی خاص دارد که در زمانهای گذشته توسط معماران ایتالیائی‏ باین سرزمین راه یافته بدین معنی که تقلیدی از قصور تزاراهای روسیّه میباشد که‏ بدست هنرمندان ایتالیائی ساخته شد و بعدها روسها آن سبک را به مغول‏ها انتقال دادند.

در این شهر قدیمی و در عین حال مدرن که گذشتهء پرغوغای خود را بردوش‏ میکشد معابد و قصوری باسبک کاملا خاص این منطقه بنا گردیده که امروزه به- موزه‏های مختلف تبدیل شده است و بازدیدکنندگان وجهانگردان را بخود فرامیخواند.

اولان باتور پایتخت ومهمترین شهر مملکت وسیع مغولستان یا جمهوری‏ مغولستان امروزی میباشد که دارای جمعیتی نزدیک به 000ر1000 نفر ومساحتی‏ در حدود 000ر600ر1 را کیلومتر مربع میباشد.در این سرزمین وسیع 12800000 گوسفند،000ر800ر5 بز،000ر500ر2 اسب،000ر000ر2 گاو از نوع‏های‏ مختلف 000ر900 شتر در مراتع سبز و خرم آن پراکنده‏اند.

باین ترتیب یک میلیون مغول سرگرم پرورش و حفاظت از این چند میلیون‏ دام میباشند که ثروت اصلی و اساسی مملکت را تشکیل میدهد.اگر در نقاط مختلف‏ مغولستان مانند:تایگا Tai?ga جنگلها و استپ‏ها و در صحرای گبی Gobi آب و هوا مساعدتر بود،این زندگی روستائی با 000ر000ر24 رأس چهارپا و شبانان آنها رونق بیشتری‏ میگرفت.بخصوص صحرای گبی دارای بری‏ترین آب‏وهواهای دنیا میباشد.

در این سرزمین تابستان سوزان و طاقت‏فرسا در اوایل شهریورماه جای خود را بیک پائیز سرد و برفی میدهد.سراسر بهار با بارانهای سیل‏آسا و رعد و برق همراه‏ است و سرانجام زمستان که تا خرداد ادامه می‏یابد سرمای خشک و بسیار سختی دارد بدین معنی که درجهء سرما بطور متوسط از 25 تا 40 درجه زیر صفر میرسد.

برای مقاومت در مقابل آب‏وهوائی تا این حد متغیر باید بدنی سالم واشتهائی‏ کامل داشت و خوشختانه مغول‏ها خود چنین‏اند.

در تابستان آسمان با رنگ آبی شفّاف و پاک و افق بی‏انتهای خود منظره‏ای‏ بس دلپذیر برای اهالی و برای بازدیدکنندگان این شهر بوجود میآورد.بعلّت‏ وسعت فضای آزاد و فراخی سرزمین،دولت بمردم اجازه میدهد که در مناطق ومختلف‏ آزادانه کوچ کنند ومراتعی برای گله‏های خود بیابند.اکثر مردم در سال بیست‏بار کوچ میکنند و از محلی بمحل دیگر میروند؛و مسلم است که احتیاج به یافتن‏ مراتع در فصول مختلف بیش از میل و علاقهء افراد،ایشان را بکوچ‏نشینی و امیدوارد، بدین معنی که در این سرزمین،گله است که نوع زندگی را تعیین میکند ومغول‏ بیابانگردی را برای یافتن نقاط مناسب و دور از باد و باران زمستانی و یافتن‏ چشمه‏سارها و جویبارهائی که از ذوب برفهای بهاری در تابستان جریان میبابند، و مراتع سرسبز پائیزی،بکوچ و امیدواری وزندگی ایشان را از نوع زندگی‏ چادرنشینی میسازد.

چند قرن پیش مارکوپلو Marco polo سیاح معروف ایتالیائی در سفرنامهء خود در این‏باره چنین نوشت:

«مغول‏ها در زیر چادرهای مدوری زندگی میکنند که تیرکی بلند دارد و از نمد پوشیده شده است،و همیشه و هر جا که بروند آنرا با خود می‏برند».

از داخل هواپیما تا چشم کار میکند منظرهء این چادرها و یورت‏ها که شبیه‏ کشتزارهای بی‏پایان قارچ میباشد،دردشت وسیع استپ گسترده شده و هرگاه از مغولستان یاد کنیم ابتدا این منظره در مقابل دیدگانمان مجسّم میگردد.ولی این‏ یورت‏ها دائما از جائی بجای دیگر حمل میشوند و هنگامی که موقع حرکت فرا میرسد،تیرک‏ها جادر را که سقف را نگه میدارد میکشند،قطعات نمد و روکش روطوبت‏ناپذیر سقف را که سوراخی برای دوکش بخاری دارد و همچنین‏ در چوبی چادر را که بسیار زیبا نیقاشی و رنگ‏آمیزی شده است،جمع میکنند و سرانجام در عرض یکربع ساعت دستهای توانا و چابک مغول‏ها چادرها را که جمع‏ شده،برپشت شترها یا اسبها میگذارند و بسوی افقی تازه براه میافتند.

این چادرها که به آسانی برپا میشود از نزدیک حالتی دیگر در بیننده ایجاد میکند.داخل یورت بسیار راحت است و همه‏گونه وسائل زندگی در آن یافت‏ میشود.فررشی پشمی کف آنرا میپوشاند،و تخت‏خواب‏های فلزی،نیمکتی راحت، پشتی‏هائی که دورتادور میزی پایه کوتاه قرار داده شده،گنجه و صندوق‏های‏ لباس و اثاثه که روکشی زیبا آنها را میوشاند،اسباب چای که در روی قفسه‏ای‏ قرار گرفته،صندوقچه‏های بسیار مرتبی که آینه و اسباب توالت در آن قرار دارد، شمعدان‏ها برای روشن کردن چادر،کتابخانهء کوچکی که انواع کتابها در آن‏ یافت میشود،وخلاصه یک رادیوی کوچک باطری‏دار،اسباب این چادرها را تشگیل میدهد و زندگی ساده را بسیار راحت و دلپذیر میسازد.

جون باشبان مغولی«ارات Arat که بسیار مهمان‏نواز است روبرو میشوید، بالبخندی مهربان و با ادای کلمهء Senbal?no (که بزبان مغولی بمعنی سالم است)شما را برای خوردن tarag و airag که هر دو غذای اصلی و عمدهء مغول‏ها میباشد،به‏ چادرش دعوت میکند.

tarag نوعی ماست تازه است که نباید با نوع دیگری که خشک میکنند و میتوان آنرا با کشک مقایسه کرد و(آن نیز غذای رایجی است)اشتباه کرد.

airag یا قمیز آشامیدنی مغول‏ها است که در ظرف‏های چوبی میریزند و بمقدار زیاد میآشامند.این ماده از شیر مادیان که کمی تخمیر شده و در مشک‏های بزرگ‏ با چوب زده‏اند،بدست میآید.مزه‏اش قدری ترش و بسیار مقوی،مغذی،زدایندهء عطش و خلاصه مشروبی عالی است.

غذای مغول‏ها بیشتر از گوشت گاو است که قطعه‏قطعه کرده‏اند و پخته و نپخته‏ نگه میدارند.در زمانهای گذشته که مغول سرگرم فتوحات حهانی خود بود،سوار کار میبایستی لحظه‏ای را تلف کند قطعات گوشت خشک شده و دود داده را که در شکمبهء گاو نگاهداری می‏شد به زین اسبش میآویخت و در مواقع گرسنگی بدون‏ اینکه دقیقه‏ای از کار خود باز ماند آنرا میخورد.بدین ترتیب میتوان مغول‏ها را مخترع سلف سرویس دانست؛

اغلب تصور می‏کنند که مغولستان مملکتی است در سیر قهقرائی،یعنی پس‏ از انحطاط امپراطوری جهانی خود هیچگاه قدراست نگرده است،در حالی که‏ چنین نیست.این کشور در عرض 40 سال اخیر از فئودالیسم به سوسیالیسم سوق داده‏ شده و بدنبال آن صنعت و کشاورزی توسعهء فراوان یاغته بقسمی که محصولات‏ کشاورزی آن بخصوص غلات بخوبی جوابگوی احتیاجات داخلی است و بدامپروری‏ نیز توجه بی‏اندازه میشود.

در مغولستان زن و مرد دلارای تساوی حقویق کامل میلاشند.ایشان ترجیح‏ میدهند که صحراگرد باقی بمانند و لباس محلی خود را که del نامیده میشود،حفظ کنند.این لباس عبارت است از یک نیم‏تنهء بلند با رنگهای زنده که تا سرچکمهء چرمی‏شان میرسد و کمری پارچه‏ای برنگهای کاملا متضاد بانیم تنه،بروی آن‏ میبندند.

بچه‏ها طبق معمول از هفت سالگی بمدرسه میروند و پس از پایان تحصیل‏ شغل‏هائی چون جرّاحی،مهندسی،استادی دانشگاه و غیره را برمیگزینند.در اولین سال‏های انقلاب مبارزه‏ای شدید برضد حکومت روحانی قدیمی بودائی و جانشین زندهء بودا در تپت و تیز بر ضد فئودالیسم شاهزادگان یا«سیاه‏ها»که مذهب‏ در دست آنان بود و دست‏نشاندگان ایشان در صومعه‏ها که تقریبا 40 درصد مردان مغول‏ از این دسته بودند و«زردها»نامیده میشدند،در گرفت،و سربازان دولتی پس از مبارزه‏ای کوتاه باخانوارها که پای‏بند عقاید مذهبی و تدریس مذعبی باطفال خود بودند،بچه‏ها را از پدرها و مادرها گرفتند وبمدرسهء جوان دولتی که هیچگونه‏ رنگ مذهبی نداشت و اجباری بود،بردند.پس از این تغییرات امروزه از لامائیسم‏ چیزی جز مجسّمه‏های غول پیکر بودا در معابدی که تبدیل بموزه شده است،و تصویر لاماها در مینیاتورهای رنگی نسخ خطی کتب تبتی و مغولی که از لحاظ هنری و تاریخی بسیار پرارزش اندو با دقت در کتابخانه‏ها و در گوشهء گنجهء پیر زنان مذهبی‏ حفظ میگردد،باقی نمانده است.

بدنبال این مبارزه تحوّلات مادی نیز مشاهده میگردد.مثال قانون منع‏ صید ماهی که از لحاظ شرعی و بنا بتعالیم بودا جاری بود،لغو گردید و در طول‏ 32000 گیلکنر ر.ئحتامخ،(بدون در نظر گرفتن دریاچه‏های کوهستانهای شمال‏ غربی که اهمیت فراوانی دارند)ماهی‏گیری آزاد شد.در این رودها و دریاچه‏ها ده‏ها هزار ماهی وجود دارد که در گذشته مردم از آن بی‏خبر بودند و اکنون بتدریج‏ و با زحمت به این کار خو گرفته‏اند و به صید می‏پردازند.انواع ماهی‏های آب شیرین‏ بوفور یافت میشود و با قلاب در عرض یک ساعت میتوان ده ماهی گرفت.

مغولستان برای شکارچیان نیز بمنزلهء بهشتی است،و یکی از اقلام اقتصادی را شکار تشکیل میدهد،که اغلب مردم بآن اشتغال دارند و از پوست خرگوش، موش خرما(در سال سه میلیون پوست این حیوان بدست میاید)،ویزون،قاقم،دله، کاستور و سمور عواید سرشاری نصیبشان میگردد.به علت اهمیت حیاتی شکار و نفع‏ مادی فراوان از طریق صادر کردن پوست حیوانات فوق الذکر ببازارهای جهان، این کار طبق قوانین و اصول خاص و دقیقی انجام میشود وشکار بعضی از حیوانات‏ ممنوع است.مثال شکار عقاب که بتعداد بسیار زیاد وجود دارد و همانطور که در نقاط دیگر چلچله بر روی سیمهای برق و تلگراف مینشیند،این پرندگان در سر راهها پراکنده‏اند،مجاز نیست.

حیوانات جونده که مخرب چراگاهها و کشتزارها میباشندبهمین ترتیب‏ حالت تابودارند.در گبی نیز قوانینی از کشتن بعضی حیوانات ممانعت میکند که بزبان‏ محلی عبارتند از: takei (اسب وحشی)، hulan (خر وحشی)، habteyai (شتر وحشی) و mazala (خرسهای کوچک قهوه‏ای رنگ صحرائی)که در دنیا منحصر بفرد میباشند.حیواناتی که شکار آنها مجاز است و در جنگل استپ و کوهستان یافت‏ میشود،عبادتند از:یوز،یوزپلنگ،روباه،گربهء وحشی،خرسهای بزرگ‏ قهوه‏ای که طوقی رنگین بگردن دارند،گراز،گاو کوهی،گوزن،بزکوهی. خرگوش وحشی نقاط سردسیر،کبک،قرقاول،اردک وحشی،وهزاران نوع‏ پرندگان مهاجر و هزاران نوع آهو و گوزن و همچنین گل و بزوحشی که بطور گله در پرتگاهها و قلل مرتفع آلتائی وجود دارند.

گرگ که بزرگترین دشمن گله میباشد تنها حیوانی است که در تمام فصول‏ شکار میشود و میتوان گفت که در این سرزمین انسان بمنزله گرگی برای گرگ‏ است؛و دائما با اسب در تعقیب و از بین بردن آن است و در عوض از پوشش نیز استفاده میکند.پوست گرگ سفید بسیار معروف و تقریبا کمیاب میباشد.با وجود دشمنی شدید بین انسان و گرگ و صرف وقت زیاد در برانداختن نسل آن، بزحمت توانسته‏اند جلو این حیوان را بگیرند زیرا خیلی زود تولید مثل میکند و تکثیر میشود.از ترص گرگ حتی در تابستان بتنهائی نمیشود بعداز غروب‏ آفتاب بجنگل رفت.

اسب بر سراسر زندگی روزمرهء مغول تسلّط دارد.در موسیقی نخستین آلت‏ موسیقی ملی بنام morin hor ویلونی است که در آن بجای زه،یال اسب بکار رفته‏ وانتهای دستهء خمیده‏اش با سر اسبی تزئین شده است.در هنر همواره الهامات و مظاهری از این حیوان زیبا یافت میشود.حتی تاریخ نیز پر است از حماسه سوار کارانی که در جنگلها مانند رعد و برق از رودخانهء زرد تا فرات و دانوب را در نور دیده‏اند وشجاعت و دلیری سوارکاران چنگیزخان واگتای در مدت پنج سال بزرگترین‏ امپراطوری جهانی زین کرده و آماده در مقابل دریورت او ایستاده است تا وی را از جائی بجای دیگر برد و یا از گله‏ها و رمه‏ها محافظت کند.

طریق رام کردن اسبهای وحشی و سرکش در این سرزمین عینا شبیه روش‏ «کوبوی‏های»تکزاس و یا گوشموهای gauchos ارژانتین میباشد:ارات مغولی راست‏ بر سر زین مینشیند و کمندی را که Ouray نامیده میشود در دست راست نگه میدارد. جنس این کمند ساقهء درخت قان میباشد که بیش از سه متر طول دارد و بر سر آن‏ با تسمه‏هائی از چرم گوزن حلقه‏ای درست کرده‏اند.سوارکار یکباره اسب خور را بحرکت میاورد و با پاشنه پا و شلاق بحیوان حمله میکند.در سراسر استپ ابری‏ از گردوخاک بپامیخیزد و سرانجام در فاصله‏ای معین کمند را رها میکند.کمند سفیر زنان بگردن و بین گوشهای حیوان سرکش مینشیند.اسب مغلوب،خسته و عصبانی شیهه میکشد و دست و پا میزند،ولی سرانجام بر سر جای خود میخکوب میشود و باسارت مغول در میاید.

موضوع دیگری که نباید ناگفته بماند،مسابقات اسب دوانی است که هر دو و پنج‏سال یکبار انجام میگیرد.مسابقهء وحشی وچموش در نزدیکی اولان‏ پاتور همراه با سایر تفریحات و سرگرمیها مانند نشانه‏گیری با تیر و کمان و غیره، بمناسبت جشن ملی مغولها ترتیب مییابد.جالب توجه اینکه مسابقه‏دهندگان‏ بچه‏های از 5 تا 11 ساله میباشند که دسته جمعی در حدود 90 نفر پسر و دختر شرکت‏ میکنند و بمحض شروع مسابقه و در حدود 40 کیلومتر میرانند.این رژهء سوار نظام‏ جوان که در ذهن قدرت زمان گذشته را بیدار میکند،امروزه تنها جنبهء ورزشی‏ دارد.000ر50 تماشاچی حاضر برندهء مسابقه یا قهرمان خردسال را تحسین و تشویق‏ میکنندو فردای آن روز در حالیکه اسبش را زینت کرده‏اند او را دور شهر میگردانند و رئیس جمهور جایزه‏اش را بدو می‏دهد.

در خاتمه باید گفت که در این سرزمین همه چیز لطف و دلپذیری زمان‏ کهن خود را حفظ کرده است.خود مغول‏ها مثلی دارند که میگویند:«آزادی در استپ است و خوشبختی نیز».

دمی با خیام

تألیف و تحقیق علی دشتی

در صفحهء مقابل،نخست رباعی استاد فروزانفر است بخط دستی خودش‏ و در ذیل صفحه قطعهء استاد جلال الدین همایی است هم بخط خودش.